

در باره ایران و زبان فارسی

در سال ۱۳۲۷ آقای سیدحسین تقی‌زاده خطا به‌ای در دانشکده ادبیات تهران با عنوان «زبان فصیح فارسی» ایراد کرد که متن آن چندی بعد در مجله یادگار منتشر شد .

صادق هدایت ، که من چندبار در باره ایران پرستی پرشوق و شور او وانمکاس این عاطفه در آثارش گفتگو کرده‌ام ، از مطالب این سخنرانی سخت رنجیده خاطر شدو بسیاری از نکات آن را توهینی به ایران و زبان فارسی شمرد . خوب به یاد دارم که در آن زمان ، با همه دل‌مردگی و بی‌اعتنایی که به همه چیز داشت ، از این نکته‌ها با هیجان فراوان گفتگو می‌کرد و از من می‌خواست که در جواب آن خطابه و دفاع از زبان فارسی رساله‌ای بنویسم و اصرار می‌ورزید که این کار بر عهده تو است .

من در آن زمان عازم سفری دراز بودم . خانه وزندگی را از هم گسیخته و کتابخانه خود را به انبار ریخته بودم . عذرم را با او در میان گذاشتم که نه فرصت و مجالی دارم و نه به کتاب و یادداشت دسترسی .

صادق هدایت چنان به شور آمده بود که عذر مرا نپذیرفت و اصرار کرد و سرانجام بر عهده گرفت که با من یاری کند و هر چه می‌تواند از منابع و مراجع فراهم بیاورد و در دسترس بگذارد تا من

کار این رساله را به پایان برسانم .

شوق و دلبستگی او به این کار چنان بود که من توانستم بصراحت جواب رد بدهم و وعده کردم که اگر مجالی باشد این کار را انجام بدهم .

صادق هدایت ، صادقانه به وعده خود وفا کرد و از فرادای آن روزه کار پرداخت . هر دوسه روز یادداشت‌هایی را که سودمند و لازم می‌دانست گرد می‌آورد و به من می‌داد . بعضی از آن‌ها صورت مقاله‌ای داشت که می‌بایست در متن رساله بگنجد و بعضی دیگر سطرها و عبارتها و نکته‌هایی بود که از کتاب‌های مختلف به زبان‌های انگلیسی و فرانسوی و عربی و فارسی نقل و رونویس کرده بود و من می‌بایستی از آن‌ها در تحریر و تنظیم رسالهٔ مهیود استفاده کنم .

اما من به تدارك سفر گرفتار بودم و یکی دو هفته بعد راهی شدم و در آن هنگامه به نوشتن رساله‌ای که او می‌خواست توفیق نیافتم . یادداشتها را با خود بردم و به دوست عزیز خود وعده دادم که در اولین فرصت مقصود او را انجام بدهم و رسالهٔ منظور را منظم کنم . افسوس که این فرصت دست نداد و یادداشت‌هایی که او با آن همه ذوق گرد آورده بود میان هزاران برگ کاغذهای دیگر ماند و ناپیدا شد ، تا این روزهای اخیر که بر حسب تصادف به آن‌ها دسترسی یافتیم .

اکنون که این یادگارهای عزیز را باز یافته‌ام ، لازم دانستم که آنها را ، بی کم و افزون ، درست آن چنان که بود منتشر کنم ؛ زیرا که این نوشته‌ها سندی ارزنده است برای اثبات آنچه من مکرر در نقد آثار ادبی صادق هدایت گفته و نوشته‌ام . در مطالبی که ضمن خطابهٔ راجع به شرمه‌ما صر فارسی در سال ۱۳۲۲ ایراد کردم و او خود در آن جمع حاضر بود در این باب گفتم که هدایت عشقی سوزان به وطن خود دارد . به دشمنان تاریخی ایران کینه‌ای شدید نشان می‌دهد و این معنی در بسیاری از آثار او آشکار است . به گذشتهٔ بدخشان و پرافتخار ایران توجه خاص دارد و آموختن زبان پهلوی و ترجمهٔ کتب متعددی از آثار ادبیات آن زبان نتیجهٔ همین توجه است .

یاد گذشته پرافتخار ایران که در قضیه «دست بر قضا» به طنز و مزاح از آن گفتگو می کند در آثار او مکرر جلوه گری کرده است. اما هدایت فقط شیفته افسانه و تاریخ نیست. ایران را دوست دارد. ایران زنده و موجود را. و زبان حال او شاید این مثل باشد که «پهلوان زنده را عشق است»^۱

آری، هدایت، حتی در روزهایی که دل از زندگی برکنده بود و شاید آماده نیستی شد چنان به ایران و آنچه ایرانی است دل بسته بود که همت خود را در راه دفاع از آن صرف می کرد. اکنون متن یادداشتهای او، بی کم و زیاد، منتشر می شود. این نوشته ها که خود او قصد تدوین نهالی آنها را نداشت و من هم مجال استفاده از آنها را نیافتم در عین آن که منضم نکته های غالب توجه است سندهای معتبری است برای آن که شیوه تفکر و دل بستگی های عمیق صادق هدایت را به تاریخ ایران و زبان فارسی نشان بدهد.

پرویز نائل خانلری

دربارهٔ ایران و زبان فارسی

در چند مورد سخنران محترم بی‌لطفی فرموده تکرار می‌کنند (ص ۲۵) «اصلاً زبان قدیم ایرانی حتی پهلوی (پارسیک) هم که کتبی از آن در دست است وسیع و با ثروت نبوده است و به غالب احتمال خیلی محدود بوده و ظاهراً نوشتجات و کتب زیادی نداشته ورنه این قدر کم بما نمی‌رسید. داستان انلاف عربها کتب ایرانی را جز افسانهٔ محض چیزی نیست...»

معلوم نیست این کشف مهم را به‌تنهایی کرده‌اند یا از بعضی علمای اروپائی هم سلیقهٔ خود شنیده‌اند. مثلاً میس لمبتن^۱ که هیچ تخصصی در ادبیات قبل از اسلام ایران ندارد، همین عقیده را ابراز می‌کند. گمان نمی‌کنم کسی جزئی‌آشنائی به ادبیات پهلوی داشته باشد و بتواند چنین ادعائی بکند و یکسره خط بطلان رویش بکشد. چیزی که فریب است خود نویسنده در مقاله‌ای که راجع به «شاهنامهٔ فردوسی» نوشته‌اند اظهار می‌دارند: «در این که در زمان ساسانیان و خصوصاً در اواخر آن کتب

متعددی در زبان پهلوی چه راجع به تاریخ و چه راجع به داستان یا قصه‌ها (رومان) ، و یا کتب روایات و قصص مذهبی موجود بود شکی نیست... ما اسامی عده‌ای از این کتب را بواسطه آن که در قرون اولی اسلام هنوز در دست بود و خبر آنها در کتب عربی قدیم ثبت شده و یا بواسطه ترجمه آنها به عربی و فارسی (که اغلب آن ترجمه‌ها نیز از میان رفته و اسم آنها باقی مانده) می‌دانیم.^۱ اما در جای دیگر می‌نویسند: «علاوه بر این کتب ظن قوی بر آن است که اغلبی از قصه‌های رزمی و بزمی ایرانی قرون اولی اسلام که شعرای عرب و عجم نظم یا تحریر کرده‌اند منشاء پهلوی (ولو کوچکتر) داشته‌اند مانند وامق و عذرا و ویس و رامین و شادبهر و عین‌الحیوة و خسرو و شیرین و خلیلی دیگر. در مجمل‌التواریخ گوید: «و حکیمان بسیاری جمع شدند پیش او [اردشیر بابکان] که علم را خریدار بود چون هر مز آفرید ، و بدر روز ، و بزرجمهر و ایزد داد و این ها همه مصنف کتابهای علوم بوده‌اند از هر نوع که از آن بسیاری نقل کردند بالفاظ تازی...»^۲ کمی دورتر می‌افزاید: «قرائن قوی در دست است که خشکسالی سیاسی و فحطی از شوکت ملی و حاصلخیزی زمینه ادبی و عقلی ایرانیان چندان نکاسته بود و مخصوصاً در قرن اول و دوم و سوم هجرت کتب و رسائل زیادی از مذهبی و علمی در زبان پهلوی تصنیف شده که چند نسخه از آنها که خیلی مهم است برای ما مانده.»^۳ پس خود نویسنده اقرار دارد که نه تنها کتاب‌های افسانه و تاریخ و حتی علمی در زمان ساسانیان وجود داشته و بعد به عربی ترجمه شده بلکه منکر مفقود شدن و از میان رفتن این کتابها نمی‌باشد. حالاً باید دید به چه علت تغییر عقیده داده‌اند و یکباره اسناد و شواهد تاریخی سابق را انکار می‌کنند.

۱- هزاره فردوسی ، ص ۲۱ .

۲- همان کتاب ، ص ۲۶ .

۳- همان کتاب ، ص ۳۰ .

شاید همان طور که ایشان در بیست سال قبل طرفدار الفبای لاتینی برای فارسی بوده‌اند و کتابی به اسم «مقدمهٔ تعلیم عمومی» در آن باب نوشته‌اند و امروزه از آن عقیده عدول کرده و طلب استعفار می‌کنند علتی نیز موجب شده که بیرحمانه علم و ادب و فرهنگ ایران را انکار می‌نمایند.

ولیکن چیزی که مسلم است آنچه از نوشته‌های پهلوی بجا مانده و روشن گردیده نشان می‌دهد که زبانی است بسیار پرمایه و دقیق و ادبی. حال اگر به لغات نامانوس و مهجوری برمی‌خوریم که فهم آن برای ایرانیان امروز دشوار است گناه زبان نمی‌باشد، زیرا این لغات دارای ریشهٔ علمی است و تحول دقیقی را پیموده و سابقهٔ چندین هزار ساله دارد و مفهوم خود را کاملاً جفظ کرده است. برخی از لغات پهلوی دارای معانی مفهوم بسیار دقیق است بطوری که دانشمندان پهلوی دان امروز از آنجا که به زبانهای بیگانه ترجمه ناپذیر می‌باشد عین این لغات را در ترجمه‌های خود حفظ می‌کنند تا خواننده گمراه نشود. مانند: دین - یزدان - فره - دروج - دیو - فرشکرت - مینو - گیتی - فروهر - خرد - دیوان و غیره... دانشمندان ایرانی که در صدر اسلام لغات و اصطلاحات پهلوی را در زبان عربی وارد کردند، همین روه را در پیش گرفتند. چنان که آقای بیلی نیز اشاره می‌کند: «اکنون باید موضوع پیچیده‌تری را در نظر بگیریم. دنیای بودائی آسیای میانه تا حدی اصطلاحات فنی ایرانی را پذیرفت. هر چند بیشتر متمایل به اخذ اصطلاحات فنی هند بودائی بوده. در مغرب ایران دو جنبش نیرومند مذهبی یعنی مانویان و مسیحیان در دورهٔ ساسانیان مبلغ‌هایی به خارج می‌فرستادند و در آخر دورهٔ ساسانی مسلمانها آمدند. آنها بنوبهٔ خودشان خیلی از اصطلاحات معمول فارسی

را برای بیان عقاید تازه اختیار کردند.^۱ ولیکن در زبان عربی این لغات و اصطلاحات را نتوانستند به مفهوم اصلی خود به کار ببرند. مانند لغت «دین» که در عربی به معنی مذهب استعمال شد و یا لغت «فردوس» که در زمان ساسانیان به معنی بوستان و شکارگاه پادشاهان بوده است^۲ و چون هردو آنها ریشه اوستائی دارد بنابراین نمی توان وضع این لغات را به-
 یعرب بن قحطان نسبت داد.

برخی از خاورشناسان که نظر خصوصی دارند سالهاست که می-
 کوشند تا هر لغت فارسی که در زبان دیگر وارد شده حق مالکیت آنرا از
 فارسی سلب نموده به زبان سامی و یا بیگانه دیگر بدهند. برای نمونه
 لغت «ترجمان» را مثال می آوریم: در کتاب سابق الذکر آقای بیلی
 (ص ۳۸) متنی از Eznik از نیک ارمنی نقل می شود که لغت targmani
 در آن آمده است. در ملحقات همین کتاب (ص ۱۹۵) متن پهلوی «آمدن
 شاه بهرام ورجاوند» نقل شده که يك جمله حساس آن افتاده و بعلاوه
 لغت targaman پهلوی که در آن استعمال شده بی آنکه اسنادی ارائه
 بدهند در پائین صفحه توضیح می دهند که این لغت از سربانی آمده است.
 شاید عمداً اشاره به ارمنی همین لغت نکرده اند زیرا در این صورت به ظن
 قوی این لغت آریائی می شده است.

به نظر می آید آقای تقی زاده بیشتر اطلاعات جدید خود را از همین
 کتاب گرفته اند. با وجود این پاروی حق گذاشته و منکر علم و فلسفه و
 فرهنگ ایرانی می شوند و می گویند (ص ۲۵): «از علم و معرفت در
 عهد ساسانیان آثار زیادی نیست و دلایل زیادی بر نقصان آن وجود دارد

1- Bailey, Zoroastrian Problems, 1943, P, 58.

2- A. Christensen, L' Iran Sous les Sassanides, 1944
 pp. 34 - 409

که اینجا موقع ذکر آن نیست. « (ص ۳۰) » در دوره ساسانیان مابۀ علم کم بوده و برای شرح این معنی يك خطابه مفصل جداگانه می توانم ادا کنم. « از اظهار ایشان معلوم نیست که در زمان ساسانیان اصلا کمیت علم و معرفت در دنیا لنگ بوده و یا این که عدم توجه به علوم اختصاص به ایرانیان داشته است؟ در هر حال اسناد ایشان باید کاملاً بکرو منحصراً ببرد باشد، لذا از درگاهشان استدعای عاجزانه داریم هر چه زودتر اسناد و مدارکشان را در دسترس عموم بگذارند. ولیکن آقای بیلی که پهلوی می داند چنین ادعائی نمی کند. ایشان فقط می کوشند در کتاب خودشان نشان بدهند که هر چند در زمان ساسانیان علم و فلسفه و فنون گوناگون وجود داشته و دست کم از دیگران نبوده اند اما فقط ایرانیان بیشتر اصطلاحات علمی و فلسفی خود را از یونانیان و یاهندیان اقتباس کرده اند. مانند زیج هند و زیج شهریاران. (ص ۸۰) هم چنین عنوان بسیاری از کتاب های علوم و فنون زمان ساسانی را می دهد. از جمله سناره شناسی فیزیک - زمین پیمائی - موسیقی - فلسفه و رشته های مختلف پزشکی و کشاورزی و گیاه شناسی و شطرنج و غیره؛ و حتی در دنباله همین کتاب قسمتی از طب و روانشناسی و غیره که از کتاب دینکرد استخراج شده می افزاید و اغلب اصطلاحات این علوم را با یونانی مقایسه می کند ولیکن منکر وجود آن نمی شود. حتی قدمی فراتر گذاشته بسیاری از طبقه - بندیهای جسمانی و معنوی انسان را که در اوستا نیز آمده است با تعلیمات ارسطو و افلاطون و بقراط مقایسه می کند. غافل از این که به علت قدمت اوستا می توان نتیجه بعکس گرفت. به این معنی که یونانیان بسیاری از این مطالب را از ایرانیان فرا گرفته اند. برای نمونه بی مناسبت نیست که به یکی دو موضوع اشاره بکنیم.

گریستن نیز معتقد است که در موضوع علوم، یونانیان و رومیان

همیشه سرپرست ایرانیان بوده‌اند.^۱ و می‌گویند اگرچه اساس طب ایرانی متکی به سنت اوستائی است بجز وجود این تأثیر یونانی در سرتاسر آن مشاهده می‌شود. به‌وجوب دستور پزشکی بقراط سه طریقه برای معالجه وجود دارد: آنچه که داروها معالجه نمی‌کنند با آهن یعنی تیغ بهبودی می‌یابد. آنچه که آهن معالجه نمی‌کند به وسیله آتش درمان می‌پذیرد. و دردی که با آتش التیام نپذیرفت بی‌درمان خواهد بود. در «ویدیوداد» نیز سه طریقه معالجه ذکر شده: تیغ، گیاه‌ها و دعا. طریقه اخیر بسیار مؤثر است.

طریقه معالجه با آتش در قسمت طبی دینکرد نیز مشاهده می‌شود و در آنجا پنج طریقه برای معالجه ذکر شده است. از این قرار: ۱- دعا ۲- آتش ۳- گیاه‌ها ۴- تیغ یا نیشتر ۵- بخور.^۲ در صورتی که طب قدیم ایران اصل اوستائی دارد پس نمی‌تواند وابستگی با طب یونانی داشته باشد و چنین حکمی بسیار سست و بی‌پایه است. برعکس ممکن است نتیجه متضاد گرفته شود. از طرف دیگر چون عموماً مستشرقین طرفداری از یونان و اقوام سامی می‌کنند برای متزلزل کردن سابقه تمدن و فرهنگ ملل آسیائی و پیروی از نظریات سیاسی ازهیج‌گونه بلندپروازی و سفسطه درینج نمی‌نمایند. مثلاً در طب قدیم هند و مخصوصاً چین عوامل طب قدیم ایران کاملاً مشاهده می‌شود و اگر قرار باشد اصول طبی ایران را یکی از کشورهای بیگانه نسبت بدهیم خیلی مناسب‌تر است که اصل آنرا هندی و یا چینی بدانیم که روابط عمیق و دیرین با ایران داشته‌اند زیرا اصول طب چینی با طب قدیم ایران کاملاً تطبیق

1- A. Chritensen, L'Iran Sous les Sassanides, 1944, P. 418

۲- همان کتاب ص ۴۲۰ دیده شود.

می‌کند^۱. در این صورت طب قدیم ایران نمی‌تواند عوامل یونانی داشته باشد و یا این که باید قبول کنیم که بطور معجزه آسانی طب یونانی قبل از زرتشت به ایران آمده و از آنجا جاده چین را در پیش گرفته است. اگرچه اغلب اتفاق می‌افتد که دانشمندان اروپائی پس از تفحص متوجه اشتباه خود می‌شوند. مثلاً در فصل اول کتاب «گزارش گمان شکن»^۲ اندام و استعداد مردم با مراتب چهارگانه دین سنجیده شده. مترجم این کتاب آقای دو مناس این قسمت را تفسیر کرده و با تعالیم یونانی و هندی مقایسه می‌کند و نتیجه می‌گیرد که ایرانیان این فکر را از یونانیان اقتباس کرده‌اند. در ملحقات و غلطنامه این کتاب فستوژییر^۳ که متخصص علوم و فلسفه یونانی است بوسیله یادداشتی عقیده مترجم را رد کرده می‌نویسد که این تشبیه بهیچوجه اصل یونانی ندارد. در فصل پنجم همین کتاب که تمام اجزاء داخلی چشم بطور دقیق شرح داده شده مترجم تفسیر می‌کند و با تعجب می‌گوید: «نشریحی که در این قسمت آمده شکی باقی نمی‌گذارد که چشم شناسی قدیم در آن زمان پیشرفت علمی شایانی کرده بوده است. ۴۰ یا در صفحه ۴۵ همین کتاب ذکر می‌شود که دوسوسوره در يك رشته مقاله که راجع به هیئت و نجوم «چین و ایرانی» انتشار می‌دهد بعلت مشابَهت کامل اصول نجوم ایران قدیم با چین ابتدا معتقد بوده که علم هیئت و نجوم چین در ایران نفوذ یافته سپس در آخرین کتاب

1- L, Information Médicale No. 1, 18 Année ; Ce qu' il Faut savoir de la médecine chinoise. points and Meridiens – Acupuncture et Ignipuncture .

2- P . de Menasce , Škand – Gumanik Vicâr p . 31

3- Festugièrè

۴- م ۷۴ گزارش گمان شکن P . de Menasce

5- F. de Saussure

خود^۱ به نتیجه عکس می‌رسد: یعنی ثابت می‌کند که هیئت و نجوم ایرانی در چین تأثیر کرده است. پس از این قرآمانی توانیم کور کورانه قضاوت دانشمندان خارجی و «اساتید فن که دارالعلومهای ممالک عربی هستند» (ص ۲۰) را در صورتی که اساس تحقیقاتشان بی‌طرفانه نباشد بپذیریم.

سخنران محترم اشاره کرده می‌گوید: (ص ۶) «زبان پارسیک کتب زردشتیان (پهلوی معروف) با خطی مشتق از خط آرامی نوشته می‌شد که به خط پهلوی شهرت دارد و مقداری از کلمات آنها به هزواریشن نوشته می‌شد یعنی با الفاظ آرامی ولی در خواندن معادل فارسی آن خوانده می‌شد... همیشه همان فارسی آن را می‌خواندند و این فقره باعث غلط و اشتباه بلکه اغتشاش می‌شد.» منفذ عالی مقدار باز بردستی کامل بدون ثبوت خط پهلوی را مشتق از خط آرامی می‌دانند و لغت «اوزوارشن» را «هزواریشن» می‌خوانند و این رسم الخط را بسیار مغلق و درهم پیچیده جلوه می‌دهند بی آنکه متذکر بشوند که در زمان ساسانیان بموجب اسناد عربی بعد از اسلام (ابن ندیم، خوارزمی حمزه و غیره) چندین رسم الخط دیگر هم وجود داشته است. سپس می‌گویند که در نوشته های تورفان اوزوارشن وجود ندارد و توضیح می‌دهند که: «نوشتهجات پهلوی همه مخلوط با هزواریشن نبوده بلکه بعضی از آنها تماماً مطابق تلفظ ایرانی نوشته شده و این نوع نوشتهجات به اسم پازند معروف گردیده.» غافل از این که اظهار اخیر اشتباه بوده است زیرا فقط به نوشته پهلوی که دارای اوزوارشن می‌باشد بعد از آن که به فارسی سره گردانیده شد «پازند» می‌گویند و گرنه نوشته های تورفان که اصلاً اوزوارشن ندارد فقط «پهلوانیگ» نامیده می‌شود نه پازند.

بامزه تر این که، همین سیستم خط پهلوی که با اوزوارشن نوشته

می‌شد و قبلاً اقرار کردند که معادل فارسی آن خوانده می‌شد در جای دیگر (ص ۲۷) ناگهان به عنوان زبان مستقلی معرفی می‌شود و اظهار قبلی خود را با نهایت تردستی پس می‌گیرند: «... و نه لغات پهلوی غیر هزواریش عده معنی‌بهی است. (اگر چه به حساب وست کتب موجوده پهلوی مشتمل بر ۴۲۸۰۰۰ کلمه است گمان نمی‌رود معادل صد يك این عدد لغت مفرد در آنها باشد.) حدس زبرکانه‌ای است. همین شیرینکاری با زبان اوستائی نیز می‌شود (ص ۷) «زبان اوستائی ظاهراً قدیمی‌ترین السنه ایرانی است و قسمت‌های عمده و بزرگی از آن مانده» در صفحه ۲۷ می‌نویسند: «... و نه لغات اوستا مجموعه بزرگی را تشکیل می‌دهد» البته بار تلمه^۱ که منحصراً اوستا بوده و فر هنگ آن را نوشته هیچوقت جرأت ابراز چنین عقیده‌ای را نمی‌کرده است. این گونه مغلطه و فراموشکاری را روش محققانه و استادانه نمی‌نامند. افلا اگر يك نفر دانشمند اروپائی خواست تحقیقات «دستوری» و برای منظور معینی بکند متکی به اسناد و شواهد می‌شود و در طی چند صفحه عقاید متناقض اظهار نمی‌دارد. اگر بعضی از لغات پهلوی با الفاظ آرامی گمنام نوشته می‌شده و در خواندن معادل فارسی آن را می‌خوانده‌اند پس نمی‌توانیم آن را زبان جداگانه بدانیم. تازه شماره این لغات سامی زیاد نبوده و بیش از چهار صد لغت اوزوارشن در نوشته‌های موجود پهلوی که همه آنها از معمولی‌ترین لغات زبان می‌باشد یافت نمی‌شود مثلاً ملکان ملکا می‌نوشته اند و شاهنشاه می‌خوانده‌اند.^۲ نویسنده مقاله زهرپاشی کرده اظهار می‌دارد (ص ۳۹) «از آثار فوق‌العاده عجیب اشکال خط پهلوی یکی آن است که پارسیان و موبدان قرون اخیر از روی غلط خواندن آن خط بی‌قاعده حتی در اسم

1 – West

2 – Bartholomae

3 – S. B. E - West, Pahlavi Texts, Part 1. p 13

خدای خودشان خطای فاحشی کرده و همیشه خدا را به اسم انهوما می‌خواندند و در واقع قرائت صحیح آن نقش پهلوی او رمزد بوده ولی بدبخانه هر دو کلمه (اورمزد و انهوما) بیک شکل نوشته می‌شود و بایستی عذبت قرائت صحیح اسم خدا را از علمای فرنگ یاد بگیرند! «راستی حدی تعجب است در صورتی که ایشان اطلاعی از زبان پهلوی ندارند هر ابا این جسارت اظهار عقیده می‌کنند و تنها به فاضی می‌روند زیرا به صدیق پهلوی دابان بزرگ خط پهلوی که در سرتاسر ایران عمومیت داشته و حتی مدتی بعد از اسلام نیز بدان کتابهایی تألیف کرده‌اند دارای قواعد بسیار دقیق می‌باشد ولیکن یکمشت از لغات آن به شکل فشرده نوشته می‌شد چنان که وست به عنوان مثال این لغات را با Xmas و Christmas انگلیسی مقایسه می‌کند. اما این که اشاره شده «پارسیان همیشه خدا را به اسم انهوما می‌خواندند» مغلطه محض است. پارسیان این کلمه فشرده را همیشه «اورمزد» خوانده‌اند مثلاً در کتاب مینو خرد که در حدود هزار سال پیش آنرا نیر و سنگ به پازند گردانیده‌است در هیچ مورد این لغت انهوما خوانده نمی‌شود. فقط وسواس اروپائیان بوده که تا چندی پیش این لغت را با اوزوارشن اشتباه کردند و چون اوزوارشن را جزو لغات پهلوی می‌خواندند این لغت انهوما خوانده شد و بعد هم خودشان این اشتباه را مرتفع کردند. اگر خط پهلوی اشکالاتی دارد نباید فراموش کرد که خط فارسی کنونی هم همان اشکال خط پهلوی را برای نوآموز بیگانه در بردارد. برای مثال رجوع شود به «مقدمه تعلیم عمومی» تألیف خطیب محترم. اگر اطلاعات سرکار از این قرار است مژده‌ای که برای ایراد کنفرانس مهمی راجع به «مقایسه صحیح ایران قبل از اسلام و دوره بعد از اسلام» می‌دهید. این گونه فضل فروشی‌ها برای ننه صمد خوبست.

سخنران محترم با بی‌طرفی و از خودگذشتگی عجیبی در دفاع از عرب می‌فرمایند (ص ۳۲) «حتی اگر به پایهٔ مدنیت عرب‌های اولی طعن می‌کنند یا گاهی به بعضی اعتقادات مبنی بر احادیث ضعیفه که زمین را روی شاخ گاو می‌دانستند به نظر مستنی می‌نگرند خوبست فصل نجومی کتاب بوندهشن پهلوی را که قطعاً بطور مستقیم از قسمت مفقود اوستا اخذ شده بخوانند و ببینند که در علم اجرام و ابعاد چه عقایدی در آن درج است و ماه و آفتاب را به بزرگی سرگاو یا یک خانه دانسته است.» درست مثل آن است که بگویند: حسن و نحسین هر سه دختران مغاوبه. اولاً که احادیث ضعیفه عربی مقایسه شده با افسانه‌ای که به قول خودشان مربوط به زمان اوستا می‌باشد. ثانیاً افسانه‌ای که زمین روی شاخ گاو است و گاو روی ماهی اصل هند و اروپائی دارد و به هیچوجه به عرب مربوط نمی‌باشد. ثالثاً اگر افسانه و میتولوژی برای سایر ملل (یونانی و رومی) فخر است چرا باید برای ایرانی ننگ باشد؟ رابعاً اگر درست دقت فرموده باشید این قسمت از بوندهشن بزرگ در مقایسهٔ جهان بزرگ و جهان کوچک است و مربوط به افسانهٔ آفرینش می‌باشد و بعد هم خودتان بهتر می‌دانید که آقای پیلی این قسمت را در کتابش نقل کرده^۱ و لیکن نتوانسته است درست بخواند. در این صورت مقایسه و نتیجه گرفتن از روی متن غلط و حذف قسمت اول و آخر آن ناشی از شتابزدگی است و بعد هم تمسخر افسانه‌های ملی بسیار آسان و بیچگانه است. مثلاً نزد عوام معروف است که کهکشان راه مکه را نشان می‌دهد. به موجب افسانهٔ یونانی راهی است که به کوشک ژوپتر می‌رود. مردم سیام کهکشان را جادهٔ فیل سفید می‌دانند. اسپانیولی‌ها جادهٔ سانتیاگو فرض می‌کنند و ترکها معتقدند که

1 - A. Krappe, La Genèse des Mythes Paris. 1938

2 - Bailey, Zoroastrian Problems, p. 137

راه زوار است . در بوندهشن بزرگ هم آمده که راه کاوسان و یا راه مارگوچهر است . ولیکن اگر تمام این اعتقادات با فرض علمی هیئت جدید وفق نمی‌دهد شایسته طعن و طنز هم می‌باشد .

نویسنده محترم بی آنکه مدارك خود را ارائه بدهند اظهار می‌دارند: (ص ۲۲) «از لغات فارسی آنچه فعلا معمول مانده اصلا کم و خیلی محدود و محدود است» و به همین مناسبت لازم می‌دانند که ایرانیان هر چه زودتر این لغات محدود و محدود را فراموش کرده به زبان عذب البیان عربی شکر خرد بکنند تا به وسیله این بتوانند به آسانی جزو «اتحادیه عرب» در آیند. بنا به قول دانشمندان زبان شناس اروپا همین قدر می‌توانیم تذکر بدیم که زبان فارسی یکی از کهنه‌ترین و وسیع‌ترین زبان‌های کمیاب دنیا است که هر چند بیشتر نوشته‌هایش به علت تعصب و سیاست از میان رفته اما همان قدر مدارکی که از قدیم تا کنون مانده تحول دقیق و ریشه قدیمی آن را تأیید می‌کند و مادر صدها زبان هند و اروپائی و زبان‌های بومی دیگر به شمار می‌رود . ولیکن در اثر سهل انگاری فارسی زبانان و بعد هم به علت سیاست‌های خارجی کارش به جایی کشیده که روز به روز از قدر و اعتبارش کاسته می‌شود و اگر به همین نهج پیش برود دیری نخواهد کشید که فقط به عنوان یکی از زبان‌های مرده بسیار مهم در دانشکده‌های کشورهای بیگانه تدریس خواهد شد .

هر چند سخنران محترم حمله به دیکتاتور مآبی فرهنگستان می‌کنند اما خودشان همان روبه را در پیش می‌گیرند . از جمله با نهایت سخاوت لغات فارسی را به زبان‌ها [ی] دیگر بفل و بخشش می‌کنند : سغدی ، عربی ، بابلی ، آسوری ، یونانی ، سریانی ، آرامی ، چینی ، هندی ، ارمنی و ترکی و غیره . سپس (ص ۲۶) اظهار می‌دارند که ۱۸ کلمه فارسی در قرآن آمده و بی آن که توضیح بدهند می‌فرمایند : «اگر

چه بعضی از آنها با وجود آمدن از پهلوی از اصل ایرانی نبوده . « برنی بطلان فرمایشات ایشان کافی است به فهرست (ص ۳۱۰ - ۳۰۸) لغات فرس قدیم و اوستائی و پهلوی و پارتی و فارسی و ارمنی همان کتاب جفری مراجعه کنند^۱ هم چنین احکام بی شماری در این مقاله دیده می شود که برای رد هر کدام نه تنها رساله بلکه باید کتابهائی نوشته شود .

چون مجال آن نیست که در هویت لغات فارسی که به دیگران نسبت داده شده وارد بحث گردیم فقط در اینجا چند نکته را یاد آور می شویم: تحقیق و مطالعه در ریشه شناسی بجز در موارد مخصوص اغلب به اشتباه می اندازد . مخصوصاً برای زبان فارسی که ماقبل تاریخی دارد و آثار فکری و ادبی و هنری از زمان بسیار قدیم داشته و پیوسته با ملل منمدن باستان مربوط بوده و بیشتر آثار و نوشته هایش در کشاکش دوران از دست رفته است . لذا حکم در باره لغاتش کاری است بس دشوار و چه بسا اتفاق می افتد که يك نفر دانشمند مانند هورن Horn ریشه لغات فارسی را می دهد^۲ و دانشمند دیگری مانند Hüfischmann^۳ به موجب اسناد و مدارک دیگر گفته های او را رد و با اصلاح می کند . فقط در موردی نسبت لغات فارسی به زبان های دیگر قابل اطمینان است که از چندین جهت تأیید بشود . مثل لغت گرگ و کرگدن زیرا جانوری است که در ایران نبوده و اصل آن هندی است و لغت سانسکریت آن هم به هر دو شکل وجود دارد^۴ ولیکن در مورد فیل که اصل این جانور ایرانی نیست این مطلب صدق نمی کند . زیرا لغت پیل یا فیل که ریشه سانسکریت آن بکلی متفاوت

1 - A. Jeffery, The Foreign Vocabulary of the Qur'ân, 1938 .

2- Grundriss der Neupersischen Etymologie, 1893 .

3- Persische Studien, 1895

4- Bailey , Zoroastrian problems, 1943 pp 110 - 230 .

است و در نوشته‌های قدیمی پهلوی نیز آمده نشان می‌دهد که این لغت فارسی الاصل می‌باشد. حالا اگر مثلاً در عبرانی و سریانی لغت قبل پیدا شد نظر به سابقه تاریخی و تمدن و مناسبات ایران و هند مانمی‌توانیم بدون مدرک معبر این لغت را خارجی بدانیم.

مطلب بالا درباره لغت «آدینه» صدق نمی‌کند که ظاهر آریشه فارسی ندارد. زیرا در روز شماری و گاهنامه زرتشتی هفته وجود نداشته و محتمل است که این لغت اصل یونانی داشته باشد و مربوط به جشن های Adonie بوده که به افتخار آدونیس Adonis برپایه کرده‌اند و تا سده معتبری در دست نداشته باشیم نمی‌توانیم این لغت را فارسی بدانیم. ولیکن درباره لغت «داروغه» مطلب دیگری است. چون برخی از دانشمندان معتقدند که لغت داروغه مفولی است و بعد از هجوم مغول در ایران رواج یافته است. در این صورت باید در تمام آثار گذشته ایران و زبان های بومی مربوط به آن جستجو بکنیم هرگاه با اسناد کافی سابقه و ریسه این لغت ثابت شد آن وقت می‌توانیم حکم صریح درباره آن بکنیم. متأسفانه اغلب متخصصین زبان شناس اروپائی لغاتی که سابقه چندین هزار ساله در ایران دارد به محض این که در یک سند پانصدسال قبل ملت کوچکی ببینند که سابقه درخشان ادبی و تاریخی نداشته و در زمان پیشین دست نشاندۀ پادشاهان ایران بوده بدون تردید فارسی بودن آن را انکار می‌کنند و این لغت را به آن ملت گمنام می‌دهند. تحقیقات و تتبعات اروپائی راجع به ایران بسیار مهم است و هزاریک آن را ایرانی نکرده و از آنچه هم که شده بی‌اطلاع است. امانت این تحقیقات بسیار ناقص

۱- فرود Freud در کتابی که راجع به حضرت «موسی» نوشته لفظ:

آدونای، خداوند یهود را از Aten مصری و آتن را منسوب به Adonis می‌داند و لیز رجوع خود به کتاب:

Autren, mithra, Zoroastre, 1935, p 14.

و محدود می باشد بخصوص که زبان‌های بومی ایران تا کنون جمع آوری و تدوین نشده، کتاب‌های دست‌نویس قدیم هنوز چاپ نگردیده و اشکال الفبا و رسم‌الخط فارسی حل نشده و حتی يك فرهنگ کامل هم برای این زبان وجود ندارد .

آنچه گفته شد برای زبان قدیمی مانند فارسی بود ولیکن برای زبان‌های نسبتاً جدید تفکیک لغات و تعیین ریشه آنها آسان‌تر می‌باشد . مثلاً لغات زبان عربی که متعلق به يك ملت بلوی و نیمه وحشی بود بجز يك مشت لغات که در اشعار دوره جاهلیت سروده شده و لغاتی که از شتر مشتق می‌شود (مانند عقل که در اصل به معنی پای بندشتر بوده است) زمانی که با فکر و علم و ادبیات و تمدن ملل متمدن مواجه شد طبیعی است که از لغات دیگران استفاده کرده است . مثلاً: قرطاس (یونانی) جنس (Genus) لاتینی) جهنم (سانسکریت gāhanam ریگ و بدها ، فصل ده ، بند ۱۲۹) ذوزنب (فارسی دودنب) و بعضی اوقات لغت ترجمه و تحریف شده مانند: حورعین (خورچشمان اوستائی) و غیره ...

(ص ۳۳) «ایرانیان عهد ساسانی مبدأ تاریخی عمومی جز جلوس و مرگ هر پادشاه نداشتند... و عاقبت فقط بیرونی مسلمان از روی کتاب مانی زندیق تاریخ صحیح جلوس اردشیر را تحقیق و تصحیح نمود. منجمین و مورخین عهد ساسانی مبدأ هزاره دهم تاریخ عالم را که به موجب عقاید خودشان مصادف با ظهور زردشت می‌دانستند با مبدأ تاریخ سلوکی یکی فرض کردند...»

در اینجا نویسنده مرد رندی کرده به منبر می‌رود . تعصب مذهبی را پیش می‌کشد و بیرونی را مسلمان و مانی را زندیق معرفی می‌کند. اولاً باید دانست که در مورد تحقیقات علمی و تاریخی شرط اول بیطرفی کامل

است، ثانیاً بحث ملیت و مذهب در میان نبود و در تاریخ ایران پروان زروان و مهرپرستان و مانویان و مزدکیان و مسلمانان و بوداییان و مسیحیان ایرانی همه یکسانند و اگر بیرونی از روی کتاب مانی اشتباهی را حل کرده هر دو ایرانی بوده‌اند و برای حل این معما مستشار از عربستان نیاورده بودند. ثالثاً گذشته از این که مذاهب آریائی مخصوصاً مذهب زرتشت بر اساس تکون دنیا است و تمام پیش آمدهای آن به موجب تاریخ دقیق و زمان معین اتفاق می‌افتد آثاری از ستاره شناسی باقی مانده (زیچ هندو-زیچ شهریاران) و در ادبیات و کتاب های قبل از اسلام مکرراً به اطلاعات نجومی برمی‌خوریم و نیز به موجب شهادت نویسندگان یونانی و رومی علم هیئت و نجوم نزد ایرانیان مقام مهمی داشته است و هم چنین اغلب منجمین بزرگ صدر اسلام و بعد از آن ایرانی بوده‌اند. حال مانی‌دانیم چگونه ممکن است که در ضبط تاریخ خود تا این اندازه سهل انگاری را جایز دانسته‌اند و مأخذ معتبر آن کجاست؟ و این طرز استدلال برای ملتی که کتاب‌ها و اسنادش دستخوش آتش شده و به عمد نابود گردیده سزاوار است یا نه؟^{۱۹}

همان ایرادی که به لغات خارجی در زبان فارسی وارد است در اینجا نیز صدق می‌کند زیرا مقایسه اسناد مغشوشی که در کتیبه‌ها و نوشته‌های قبل از اسلام و تاریخ های بعد از آن مانده و سنوات نویسندگان سریانی و بابلی و ارمنی و عرب و یونانی که هیچ کدام از آنها نیز با هم تطبیق نمی‌کند و بسیاری از اسناد دیگر که تا کنون روشن نشده برهان قاطعی به دست نمی‌دهد و حکم قطعی درباره آن بسیار جسورانه می‌باشد. چون

۱- به عقیده پلین Pline آثاری که به نام زرتشت در فهرست کتابخانه

اسکندریه ثبت شده بود شامل دو ملبون سطر نوشته یعنی در حدود ۸۰۰ جلد کتاب می‌شده است.

ما نمی‌توانیم به‌طور کلی در آنچه که از ایران قدیم بازمانده با نظر شک و تردید بنگریم و آنچه که مخالفان و دشمنان ایران قبل از اسلام نوشته‌اند حقیقت محض پنداریم . سند و هویت این منجمین بابلی و سریانی و عبرانی باید روشن بشود. چنان‌که از مقاله نویسنده در مجله «السنه شرقیه لندن»^۱ برمی‌آید جعل عمدی تاریخ به اردشیر بابکان نسبت داده می‌شود (زیرا به قول بیرونی و مسعودی اردشیر بابکان برای انصراف عامه از نزدیک شدن پایان هزاره زرتشت تاریخ را مغشوش کرد و ملت پادشاهی اشکانیان را بر خلاف حقیقت کوتاه‌تر از آنچه که بود وانمود کرد .) آیا چطور ممکن است که شاهی بی‌چون و چرا تاریخ ملت خودش را شلوغ بکند و عمداً جعل بنماید بی‌آنکه برای تیرئه خود علت آن را توضیح بدهد یعنی ۲۷۲ سال از تاریخ را بکاهد و در مقابلش هیچ‌گونه عکس‌العملی نشان داده نشود و یا حتی در تاریخ و نوشته‌های دشمنانش وسیله حمله و تمسخر واقع نگردد؟ موضوعی که بیرونی و مسعودی به آن اشاره می‌کنند ممکن است فقط اصلاح زیج بوده‌مانند زیج خوارزمشاهی و زیج ملک شاهی و غیره که آنها به غلط استنباط کرده‌اند . رویه تحقیق صحیح ، انباشتن مطالب و اسناد درجه دوم و سوم و شلوغ کردن موضوع و نتیجه جالب توجه و بابکر نیست. اگر بیرونی مسلمان از روی کتاب مانی زندیق تاریخ جلوس اردشیر را کشف کرده ، اگر اسناد مانوی آنقدر صحیح و دقیق بوده پس چرا راجع به تحقیق جشن Bema مانوی و حتی برای تحقیق تاریخ مرگ مانی از روی همین اسناد و مدارک معتبر در مقاله سابق- الذکر آنقدر مواجه با اشکال و تردید شده‌اید ؟

آن وقت همین اسناد باید تاریخ دوره ساسانیان را روشن کند و وقلب اردشیر را در جعل تاریخ آشکار سازد ! چرا همیشه اسناد و مدارک

1 Bena vol XI. Part I. P 10.

ایرانی مورد شك و تردید است و آنچه دشمنان و یا خارجیان در زمان‌های خیلی بعد نوشته‌اند مورد اطمینان؟ در تحقیقات اظهار نظر کردن دیگران برای روشن شدن مطلبی بسیار مفید است نه این که مبدأ سند را جعلی بگیریم و آنچه که دیگران بسیار مفشوش و درهم قرف‌ها بعد اظهار کرده‌اند و تازه این اسناد هم با یکدیگر تطبیق نمی‌کند و حی منزل به شماریم . اگر ایرانیان قدیم تاریخ و سنه را به رسمیت نمی‌شناخته‌اند پس چطور شده که اسم ماه بابلی مانند آذر (ص ۴۴) از فارسی گرفته شده و جشن‌های ایرانی در آداب و رسوم همسایگانش داخل گردیده است؟^۱

(ص ۳۴) «در صورتی که امروز می‌دانیم ... ظهور زردشت به - حساب تاریخ سنتی افلا^۲ ۲۷۷ سال قبل از مبدأ تاریخ سلوکی (۳۱۱ قبل از مسیح) بوده است .» این مطلب بسیار مهم است زیرا برای اولین بار تاریخ بی‌غل و غش ظهور زرتشت با اطمینان داده می‌شود چون تا امروز تحقیقات دانشمندان راجع به تاریخ ظهور زرتشت همه تقریبی و احتمالی بوده است^۳ و تا کنون از ۳۸۹ تا ۸۶۰۰ سال قبل از میلاد تخمین زده‌اند حال ثابت گردید که این تاریخ ۳۱۱ سال قبل از میلاد می‌باشد . در این صورت لازم می‌آید زرتشت دیگری مؤلف اوستا باشد زیرا زبان اوستا که با زبان سرودهای ویدها هم‌ریشه و متعلق به يك زمان شناخته شده و دست کم قدمت آن به هزار سال قبل از میلاد می‌رسد باید زرتشت دیگری آورده باشد .^۲

هر گاه نظر خارجیان از قبیل یونانی و رومی بر سر تاریخ و زبان و علوم و ادبیات که البته بی‌طرفانه نوشته بودند درست بود در اینجا عراق آمیز است و قابل قبول نمی‌باشد چون به قدمت فرهنگ ایران می‌افزاید .

1 - Bsos Vol X Part 3 p 632 .

2 - W. Jackson, Zoroastrian Studies, p 17 - 18

3 - E. Burnouf . JA : 1 : IV . 493

اکنون بی‌مناسبت نیست چند مثال ذکر کنیم :

Pline پلین معتقد است که زرتشت هزار سال پیش از موسی بوده است . Hermippe هرمیپ که آثاری از زرتشت به یونانی ترجمه کرده ظهور زرتشت را چهار هزار سال قبل از محاصره Troie می‌داند Eudoxe ظهور زرتشت را شش هزار سال قبل از مرگ افلاطون می‌نویسد . شکی نیست که این تاریخ‌ها بسیار شلوغ و اغراق‌آمیز جلوه می‌کند و لیکن سند اخیر آقای تقی‌زاده یعنی ۳۱۱ سال قبل از میلاد از روی تاریخ طوفان نوح و تاریخ قبطی و عبرانی مربوط به مرگ خنوخ مجموع گرفته شده است .^۱ و با جمع و تفریق‌های استادانه به این نتیجه رسیده‌اند . امیدواریم در آینده توضیحات بیشتری راجع به این کشف مهم بدهند .

نویسنده که زمانی خودش علمدار خط لاتینی کردن فارسی بوده هر چند جریان تغییر خط ترکیه را مفصلاً شرح می‌دهد (ص ۱۷ - ۱۹) اما آیامی تواند نتیجه بگیرد که ازین اقدام زیان متوجه آنها شده‌است؟ خوب بود آنچه از ترجمه و تألیف و ترتیبات علمی که در ترکیه درین مدت کم انجام گرفته با زمان سابق مقایسه می‌فرمودند . حالا اوقلا ترک‌ها وقتی Akkadian می‌نویسند مجبور نیستند مثل (ص ۹) بنویسند : اکدی (به فتح و تشدید کاف) .

(ص ۱۲) تقاضای حق توطن کرده و طوایفی از عرب ذکر می‌کنند که به عقیده ایشان ایرانی کامل حساب می‌شوند و مخالف تبعید آنها به یمن و حجاز هستند . در (ص ۱۵) تقیه می‌کنند و صفحه ۱۶ عرب تشبیه به گربه وحشی می‌شود که رام گردیده، در صفحه ۳۱ به عنوان اسلام دفاع از عرب می‌کنند . اگرچه ظاهر مخالف تعصب و نژاد و افتخارات موموم

برای ملت و حماسه خودسنائی ملی و غرور قومی و نژادی (ص ۲۷) می-باشند همچنین (ص ۲۷) می فرمایند « اصلاً زبان خالص و نژاد خالص وجود ندارد و اگر هم وجود داشت هیچ تعریفی نداشت » ولیکن در صفحه ۳۱ معلوم نیست چه نتیجه‌ای از این فرمایشات می خواهند بگیرند گویا طرفدار نژاد برای اعراب می شوند تا حالا از این گونه تعصب‌ها در ایران نبوده است و بی اختیار این شعر فردوسی را به یاد می آورد :

ز دهقان و از ترك و از تازیان نژادی پدید آید اندر میان

نه دهقان نه ترك و نه تازی بود سخن‌ها به کردار بازی بودا

يك تکه از نثر فصیح او سنجیده شود با Critique صورت‌نگر قسمتی

که اسم از کتاب تسخیر تمدن می برد .

بعقیده سخنران محترم هر چه فارسی بی معنی و کم‌مایه و نارساست برعکس برای عربی حماسه سرائی کرده می فرمایند : (ص ۲۸) « عربی یکی از غنی‌ترین و پرمایه‌ترین و عالیترین زبانهاست و اوقیانوس بیکرانی است که بواسطه آن که قبل از تدوین نهائی آن از لغات قبائل کثیره عرب جمع آوری شده بسیار وسعت دارد . این تئوری بقدری بکراست که مرغ را لای پلو به خنده می اندازد . زیرا علم و فرهنگ و زبان در اثر احتیاج به وجود می آید . حال می خواهیم بدانیم این قبائل بی شمار بادیه نشین شترچران چطور رشد که بکمرته از زیر پته در آمدند و تمام اصطلاحات علم و فرهنگ و اخلاق و آداب و رسوم را ناگهان تدوین کردند در صورتی که کوچکترین تصویری از آن نداشتند ؟ و بعد از آنکه کتابهای دیگران را سوزانیدند و ادبیات و موسیقی و نقاشی و حجاری را تحریم کردند ، بهمان سرعت که فلسفه و علوم و فنون بوجود آوردند بهمان سرعت نیز در علم و تمدن سرخوردند و همین که ملل مغلوب عذرشان را خواستند و

آنها را راندند دوباره در بیابانهای سوزان به شکار سوسمار پرداختند! گویا همانطور که در صفحه ۲ اشاره شده این اطلاعات از آخرین تحقیقات و عقاید امروزه محققین درجه اول ممالک مغرب زمین بدست آمده. در این صورت معجز بی سابقه‌ای است و بسیار تازگی دارد و خوبست هر چه زودتر به انتشار اسناد و مدارک خود اقدام فرمایند. ولیکن چون آنزمان پرفسور زامنهف Zamenhoff مخترع زبان اسپرانتو هنوز با بعرضه وجود نگذاشته بود ممکن است تصور شود که مقصود از این قبائل بی شمار عرب چندتن از دانشمندان ایرانی بوده‌اند که قواعد صرف و نحو زبان عربی را بوجود آوردند و برای اولین بار قاموس عرب را نوشتند. - آن هم باز بسبب نیازمندی خودشان بود، زیرا بعلت احتیاجات سیاسی و اقتصادی و ادبی و فکری جدیدی که به وجود آمده بود ناگزیر بودند که يك زبان بین‌المللی شبیه اسپرانتو برای تبادل افکار خود با سایر ملل داشته باشند و ناچار این وظیفه را زبان ملت فاتح یعنی عربی می‌توانست عهده‌دار بشود. همچنان که در قرون وسطی در اروپا ملل گوناگون حوائج علمی و فکری و فلسفی خود را بوسیله زبان لاتینی رفع می‌کردند اما همین که این احتیاج بر طرف شد هر ملت جداگانه به پرورش زبان خودش پرداخت. ولیکن عرب آنچه از آثار تمدن بنیان‌کن کرد بیش از آنچه بود که بعدها ملل متمدن توانستند بازبان عربی دوباره به وجود بیاورند. در ایران نیز کوشش شعرا و نویسندگان و دانشمندان ایرانی برای زنده کردن زبان فارسی درین زمینه قابل مطالعه دقیق می‌باشد.

سخنران محترم اگرچه (ص ۱۳) «ملت پرستی کم عمق» (ص ۳۰) «جنون سیاسی ملت پرستی متعصبانه و خیالباف» را بباد انتقاد می‌گیرد و از صفات نکوهیده می‌شمارد همچنین از توهین و نیش زبان به فرهنگ و زبان فارسی دریغ نمی‌فرماید برعکس طرفداری از عرب و عرب -

پرستی‌رانی ستايند ضمناً توضیح نمی‌دهند کدام ملت است که از افتخارات و فرهنگ و علم خود به ناسزا چشم پوشیده تا ایرانی نیز از آن ملت بخصوص سرمشق بگیرد. بعد ناگهان متوجه می‌شوند (ص ۱۳) «تعمد فردوسی در کم استعمال کردن لغات عربی در شاهنامه معلوم نیست و کمی نسبی کلمات عربی در آن کتاب به عقیده اینجانب دلیل دیگری دارد که در اینجا وارد بحث در آن نمی‌شوم.» پشت همین صفحه از اظهار دلیل خودشان خودداری نکرده می‌نویسند: «حنی فردوسی که کلمات بی‌شمار عربی استعمال کرده.» این دیگر کوسه وریش پهن می‌باشد گویا کتاب Wolff دانشمند آلمانی این معمارا حل کرده است.

ولیکن زبان پرمایه و سبب فارسی برخلاف فرانسه و انگلیسی و آلمانی و غیره که محتاج به ریشه‌های لاتینی هستند و اصل اغلب این زبانها از آن زبان مشتق شده احتیاجی به عربی ندارد زیرا زبان عربی آمیخته است از لغات بسیاری از فارسی و یونانی و لاتینی و حبشی و سریانی و عبری و زبانهای بومی گوناگون^۱. حالا به عقیده ایشان چطور شد که باز ایرانی باید پس‌گردد بکند و مثلاً بجای پسیکولوژی یا روانشناسی «بسیقواوجیا» بگوید که به عقیده ایشان سلیس‌تر و بامعنی‌تر و اصیل‌تر و خوش‌آهنگ‌تر از فارسی و با تلفظ یونانی آنست که در دنیای متمدن قابل فهم می‌باشد؟ دلیل دیگری که می‌آورند این است (ص ۱۲) «گذاشتن کلمه فارسی الاصل مسلم نامانوس نیز بجای فارسی عربی الاصل جایز نیست. چونکه لغات عربی در اثر استقرار هزارساله حق توطن مشروع پیدا کرده.» جای تعجب است لغات فارسی که چندین هزارسال پیش از اختراع زبان عربی در این آب و خاک رایج بوده و مردم بیشتر به آن آشنا

1- A. Jeffery . The Foreign Vocabulary of the Qor'ân
1938 .

هستند تکفیر و تبعید می‌شوند و حق توطن ندارند! پیشنهاد دیکتاتور-
 مآبانة غریبی است که در دنیا سابقه ندارد. اگر به جرم این است که
 روزگاری ایران از عربها شکست خورده باید زبان خود را فراموش بکند
 پس ایران از یونان و مغول هم شکست خورده است از اینفرار چرا نباید
 اصالت زبان آنها را حفظ بکند؟ مثلاً چرا اسم ماه‌های ترکی را دوباره
 رواج ندهیم و یا برای اصطلاحات علمی و فنی خودمان مستقیماً از لغات
 یونانی استفاده نکنیم؟ اگر بعلت مذهب است باید ببینیم کدام ملت مترقی
 قبل از ما این شیوه را بکار بسته و به نتیجه رسیده تا ما هم تقلید از او بکنیم.
 ملی که زبان مادری خود را از دست داده‌اند همه آنها نابود و مضمحل
 گردیده‌اند. اما ملل اروپائی هم بعلت این که مسیحی می‌باشند هیچ وقت
 حاضر نیستند عادات و رسوم و زبان یهودیان زمان حضرت عیسی را بکار
 بندند.

سخنران محترم دوزبان عالی سراغ دارند: در درجه اول انگلیسی
 است که یکی از غنی‌ترین زبانهاست و بعد هم عربی. شاید معتقدند که
 مردمان دنیا باید بیکی از این دوزبان گفتگو کنند. البته چون ایرانیان هنوز
 لیاقت ندارند که انگلیسی را بیاموزند باید عجاله به زبان عربی استاز
 بدهند. ضمناً مطلبی روشن می‌شود که زبان سانسکریت یا آلمانی و فرانسه
 پست‌تر و نارماتر و کم‌مابه‌تر و بدآهنگ‌تر از زبان عربی هستند. اگر چه
 بزبان فصیح عربی غیر ممکن است بسیاری از قطعات ادبی سانسکریت،
 پهلوی، اوستائی و فرانسه و آلمانی و روسی و یابک غزل حافظ را بطور
 دقیق ترجمه بکنند. البته این موضوع باید عملاً با شاهد و مثال مدلل بشود.
 و ادبیات نامرئی وسیع و فصیح عربی نیز باید معرفی و بازرسی دقیق
 گردد. اگر فرانسوی که بعقیده جنابعالی دشمن آلمان است و لغاتی از آنها
 می‌گیرد می‌خواهیم بدانیم نه تنها این لغات بلکه هزاران اصطلاح علمی

و فلسفی و فنی تمدن جدید را زبان عربی می‌تواند به فارسی بدهد یا نه؟
 (ص ۲۹) پیشنهاد می‌فرمایند: «اگر باید برای معانی دیگری که
 نه فارسی و نه عربی معروف دارد کلماتی وضع کنیم باید لغات عربی
 مانوس تر و سهل تر را که در مصر و سوریه معمول است بر لغات فارسی غیر
 مانوس ترجیح بدهیم.» علت این وحی منزل بر ما مجهول است. حال نمونه‌ای
 از این لغات فاراشمیش عالمانه دقیق که از ترکی و فارسی و فرانسه و ایتالیایی
 گرفته شده و ما باید آویزه گوش هوش سازیم و به لغات فارسی ترجیح
 بدهیم از مجله مدرسه السنة شرقیه لندن^۱ نقل می‌کنیم تا باعث عبرت
 هم‌میهنانمان بشود:

Arsenal	فسرخانه	Pharmacy	اجزاخانه
Giornale	جرنال ، جورنال	Accountant	محاسبجی
Pneumatique	اپنوماتیکه	Vapour	وابور
Ardoise	الاردواز	Thermomètre	الاتیمومتر
Paratonnerre	الباراتونیره	Omnibus	الامنیبوسه
Poêle	بوال	Platine	بلاتین
Fabriques	فبریقات	Compagnie	قمبانیه

مثلاً اعراب مصر از لغت ایتالیایی *Giornale* «جرنال» که جمع
 آن جرانبل و یا جرنالات می‌شود ساخته‌اند. ایرانی هم قبل از دستگاه
 لغت سازی و لغت تراشی فرهنگستان ژورنال فرانسه را «روزنامه» ترجمه
 کرده است و امروز هر فرد ایرانی کاملاً مفهوم روزنامه را می‌داند و لغت
 جرنال او را بخنده می‌اندازد. حالا چه لزومی دارد که ما باید برویم و پس
 مانده لغات ساختگی عربی را غرغره کنیم؟ کارخانه رسمی لغت سازی
 فرهنگستان با دستور مقامات مخصوص درست شد و اگر لغزش‌هایی کرده

حسابش بازبان فارسی جداست و هرگاه ایرادهائی به آن وارد است که می‌توانست اهتمام بیشتر و اقدامات جدی‌تر نکند و نکرده‌گناه زبان فارسی نمی‌شود. اگر تا حالا يك کتاب لغت باندازة المنجد برای فارسی‌نویسه نشده اگر ادبیات جهانی بدقت و از روی برنامه صحیح ترجمه نشده اگر يك کرسی برای زبان فارسی در تمام وزارت فرهنگ وجود ندارد اگر در مدارس نسبت بزبان فارسی سهل انگاری می‌شود اگر خط فارسی اشکالات زیاد در بردارد و مانع پیشرفت زبان است دلیل این نیست که زبان فارسی بی‌مایه و نارسا و پست می‌باشد؛ باید علت را در جای دیگر جستجو کرد. وانگهی فرهنگستان منظورش عوض کردن لغات و عبارات سعدی و حافظ و مولوی و غیره که نبوده بلکه تا حدی از روی احتیاج تأسیس شد متأسفانه دیکتاتورهای زمان اجازه انتقاد نمی‌داد و کسانی که شالوده آنرا ریختند آنجا را وسیله شهرت و جاه طلبی خود کردند. اگر چه این دستگاه یکمشت لغت بچگانه و حتی بی‌معنی وضع کرد ولیکن در مقابل سبب شد که بسیاری از لغات صحیح که در زبان فارسی نه‌مهجور بود و نه نامانوس ولی کسانی که درد شترم‌آبی و فضل فروشی داشتند آنها را طرد کرده بودند دوباره رواج یافت. زبان زنده باید پیوسته در تغییر و تحول باشد در فارسی امروز هم همین تحول مشاهده می‌شود زبان فارسی امروز می‌تواند احتیاجات خود را با الفاظ گلستان و بوستان و با تاریخ بیهقی و با قابوسنامه رفع بکند همانطور که زبان انگلیسی امروز هم با زبان انگلیسی شکسپیر کاملاً متفاوت است. نمونه زبان‌اداری که در صفحه ۲۰ مورد تمسخر قرار گرفته قبل از آنهاں مضحك و بی‌معنی بود؛ اقدامات مفصی و رتق و فتق امور و ترتیب اثر و بوتنه اجمال به صورت دیگری در آمد اما گناهش لغت شهرداری بجای بلدیه و شهربای بجای نظمی گناه حبران‌ما پذیر بشمار نمی‌آید. اگر هم بکنفر تفریح کرده تاریخ و صاف

یا دره نادری نوشته ، یکنفر هم ترکتازان و یا نامه خسروان نوشته این مربوط به سلیقه می باشد و کفری به کمبزه نشده است .

اگرچه هیچ ربطی میان موضوع «حفظ زبان فارسی فصیح» و حمله به نقاشی دوره ساسانی وجود ندارد ولیکن (ص ۲۵) دانشمند محترم می نویسد : «بش قبور زبان و مرده و بلند کردن آنها در حکم خراب کردن صنایع نقاشی بی مانند عهد صفویه و تبدیل آنها به نقاشیهای دوره ساسانی است .» جای شکرش باقی است که اقلاً منکر وجود نقاشی زمان ساسانی نشده اند و باشوخی و بذله گوئی را بیایه جناب دنیس راس Denison Ross نرسانیده اند که بگوید: پس از اقتباس القبای عرب ذوق هنرمندان ایرانی از شکل الف و لام ملهم گردید .^۱ هر چند در بحث مطالب علمی و یاهنری یکنفر دانشمند باید همیشه بیطرفانه حکم کند و قضاوتش متکی به شواهد و مدارک باشد اما بنظر می آید که نویسنده این مقاله ماموریت بخصوص دارد که حقایق مسلم را زیر پا بگذارد و ضمناً وحشت عجیبی نسبت به تمدن و آثار قدیم ایران حس می کند علاوه بر شهادت مورخین دوره اسلامی (مسعودی، حمزه و غیره) که کتابهای مصور و نقاشیهای دیواری طاق کسری و غیره را توصیف کرده اند و سپس همه این آثار از روی بغض و تعصب نابود شده است امروز مدارک زیادی از نقاشی ساسانی بدست آمده از جمله نقاشی مانوی در تورفان به نقاشی هائی که در شهر «دورا» اوروپوس» در بین النهرین پیدا شده ، و نقاشی های مکشوف در «دختر نوشیروان» در افغانستان، و نقاشی های سامره، و نمونه هائی از نقاشی ساسانی در غارهای «آژننا» در هندوستان همچنین طرح شاپور بر ادرارد شیر در تخت جمشید و نمونه هائی از نقاشی دیواری «کوه خواجه» در سیستان^۲ علاوه

1- Pope A Survey of Persian Art. vol. I. P. 133.

2- Hertzfeld, Iran in the Ancient East. 1941.

زربفت‌های ساسانی، گچ‌بریها و ظروف قلمزده و نقش روی سنگها و غیره بخوبی ثابت می‌کند که صنعت نقاشی نه تنها در زمان ساسانی بحد کمال رسیده بوده است بلکه مینیاتورهای زمان خلفای عباسی تقلید وزاده نقاشی همان دوره می‌باشد .

بتصدیق هنرمندان متخصص نه تنها هنر نقاشی در زمان ساسانی سبک و شیوه عالی مخصوص بخود داشته بلکه دنیا پسند بوده و تاثیر آن در خارج ایران در چین و ترکستان و سبیری و آسیای میانه و هند هم مشاهده می‌شود حتی در دوره‌های بعد نقاشی ایران زیر نفوذ نقاشی چینی و مغولی و اروپائی هم قرار می‌گیرد . خانم مورگنشترن می‌نویسد : «همان عواملی که وسیله ایجاد معماری ایرانی در دوره اسلامی گردید نقاشی آنرا نیز به وجود آورده . باز مانده آثار نقاشی ساسانی در افغانستان و آسیای میانه بتوسط کشف نقاشیهای بودائی و نسطوری و مانوی غنی گردید . (بامیان در افغانستان قزل Qyzil و قرچر Qarachar و تورفان در گوبی Gobi) پس از هجوم مغول و تیموریان در ایران به این نقاشی موضوع و سبک چینی افزوده شد . سیاست اروپائی شاه عباس (۱۶۲۹ - ۱۵۷۶) اشکال و موضوعهای اروپائی در آن پدید آورد .» همین قدر کافی است برای اینکه بدانیم نقاشی دوره ساسانی توهین آمیز نبوده است !

این که اشاره به «ازدواج با خواهران و دختران» شده گویا مقصود مراسم «خویتودس» زرتشتی یعنی خویشی دادن است که در اوستا و کتابهای دینی پهلوی بسیار ستوده شده ولیکن در هیچ جا به مفهوم ازدواج با محارم نیست بلکه مقصود پیوند خانوادگی و بسنگی و یگانگی با پروردگار

1-- A. Morycnstern, Esthetiques d'Orient et d'Occident,

است^۱ دسته‌ای از نادانی و دسته‌ای از روی غرض‌ورزی این لغت را زناشوئی میان خویشان همخون تعبیر کرده‌اند و دشمنان دین زرتشت چنین وانمود می‌کنند که قبل از اسلام زناشوئی میان اقوام نزدیک عملی پسندیده و عمومی بوده است. این اشتباه از آنجانشی شده که ایرانیان به اصالت تخمه و نژاد پادشاهان و همچنین به بقای نسل جاودانی يك خانواده اهمیت فوق‌العاده می‌داده‌اند و ازین روست که در تاریخ و ادبیات (ویس و رامین) قبل از اسلام در چندین مورد به ازدواج شاهان و سرداران نامی با محارم خودشان برمی‌خوریم از جمله بهرام چوبینه که خواهر خود را بزنی گرفت. شاید در روزگار پیشین این عادت نزد اشراف و بخصوص شاهان معمول بوده چنانکه در مصر قدیم و ارمنستان و حتی نزد انکاه در پرو هم وجود داشته است. کریستنسن معتقد است که این عادت ضرری در حالت نژاد نداشته و دلایل صحیحی که برای مصیبت کبیر شمردن نزدیکی محارم در ادیان سامی می‌آورند موهوم است و انحطاط نژادی ایرانیان فی الحقیقه پس از حمله عرب شروع شد.^۲ ولیکن بهیچوجه نمی‌توان پذیرفت که این رسم در زمان ساسانیان عمومیت داشته بوده است زیرا تاکنون سندی از آن در دست نمی‌باشد.

اما بعد از اسلام هم می‌بینیم که ازدواج میان اقوام نزدیک نزد ایرانیان پسندیده است و معروف می‌باشد که «عقد پسر عمو و دختر عمو در آسمان بسته شده» و همچنین از زناشوئی بایبگانه پرهیز می‌کرده‌اند چنانکه معروف است «با سه کس سودا مکن: مال جدم، لانکلم، و رمنه.» و در خانواده‌های قدیم ازدواج میان خویشان مرسوم بوده است. اگر در

1- S.B.E. Part IIP 389-430. The Meaning of Khvêtus-das Khvêtudād

۲- آرتور کریستنسن شاهنشاهی ساسانیان، ترجمه مجتبی مینوی تهران

کتابهای پهلوی اشاره به خوینتودس شده این لغت هیچ ربطی با ازدواج بین اقوام نزدیک ندارد و مقصود همان Communion مذهب عبودی است. مثلا اگر ارده و راژ Arda viraf هفت خواهر خود را به موجب آئین خوینتودس می‌پذیرد مقصود این نیست که با ایشان زناشوئی می‌کند بلکه به این علت است که چون در قانون زرتشتی برای اولاد اناث پیش‌بینی ارث نشده اولاد ذکور و یا اقوام نزدیک ناگزیر بودند که در صورت لزوم تا آخر عمر از آنها نگهداری کنند. در نامهٔ تنسرا^۱ و کتاب الهند بیرونی این طور دلیل می‌آورد: «چون کسی از ایشان را اجل فرازرسیدی، و فرزند نبودی، اگر زن گذاشتی آن زن را به شوهری دادندی از خویشان و ندان متوفی که بدو اولیتر و نزدیک‌تر بودی، و اگر زن نبودی و دختر بودی همچنین، [و اگر دختر نیز نبودی زنی از خویشان او را به یکی از اقارب او دادندی،] و اگر این هیچ دو نبودی از مال متوفی زن خواستندی و به خویشان اقرب او سپرده، و هر فرزندی که در وجود آمدی بدان مرد صاحب تر که نسبت کردندی، و هر که در اجرای این دستور غفلت ورزیدی، چنان دانستندی که نفوس بی‌شماری را کشته باشد، چه نسل متوفی را مقطوع ساخته و نام او را ابدالدهر برانداخته بود.»^۲

اما این که «احترار از دفن مردگان» مورد تحقیر و تمسخر سخنان فرار گرفته این دیگر مربوط به ذوق و سلیقه می‌باشد زیرا بسیاری از دانشمندان مسیحی و اروپائی از جمله mills میلز این عادت را بسیار ستوده‌اند که مربوط به سنن هندو ایرانی است. هندوها مرده را می‌سوزانند و زرتشتیان مرده را در دخمه می‌گذارند تا پلیدبهای آن در زمین نشدند

۱- چاپ مجتبی مینوی، ص ۲۱-۲۲.

۲- کریستنسن، شاهنشاهی ساسانیان، چاپ مجتبی مینوی، تهران، ۱۴۰۴.

و به این وسیله امراض تولید گردد. و سواس زرتشتیان در پاك داشتن عناصر و آداب شتو و بسیاری مطالب دیگر که سخنان محترم تهدید به هویدا کردن این اسرار و مسائل کرده بهیچوجه تازگی ندارد. این ایرادها از قدیم دست آویز جهال و اشخاص منعصب بوده و بر اشخاص با اطلاع حقیقت روشن شده است، جواب آن بارها داده شده است و لازم به تکرار نیست. کین توی و میتره کردن نسبت بگذشته‌ای که امروزه ثابت شده علم و زبان و فرهنگ و تمدن دنیا همین آن است و باعث افتخار جهانیان می‌باشد و مطرح کردن مسائل بچگانه و تهمت زدن و عوام فریبی روش جدیدی برای راهنمایی نمی‌باشد.